

نقش فراماسونری در انحراف نهضت مشروطیت

موسی حقانی

ابتدا لازم است تعریفی از فراماسونری به صورت مختصر ارائه دهیم و بعد به ذکر نقش فراماسونری در انحراف انقلاب مشروطه بپردازیم.

از جهت لغوی، فراماسونری به معنای بنایی آزاد است. از جهت عملی و تشکیلاتی، فراماسونری، سازمان مخفی نهان‌روشی است که در دهه دوم قرن ۱۸ با صحنه‌گردانی سازمان مخفی یهود برای بسط سیطره و سلطه یهود بر جهان ایجاد شد. حرکت از انگلستان شروع می‌شود، به اروپا سرایت می‌کند و بعد متوجه مشرق‌زمین می‌شود. کشور ما هم یکی از کشورهای مشرق‌زمین است که مورد تهاجم فراماسونری قرار می‌گیرد.

اگر بخواهیم به صورت خلاصه «خصوصیات اصلی فراماسونری» را بیان کنیم، این گونه باید بگوییم: «نهان‌روشی و مخفی‌کاری»، یکی از شیوه‌های این سازمان است. اینان از ابتدای کار با اتخاذ رویه مخفی‌کاری کوشیدند از افشای اسرار و مسایلی که در داخل لژها می‌گذرد، جلوگیری شود. این مسأله، شاخصه اصلی این سازمان است و بسیاری از سوءظن‌ها و انتقادات هم نسبت به این سازمان، از همین جهت ایجاد شده و می‌شود. اخیراً به نحوی می‌کوشند بازتر عمل کنند؛ برای مثال لژهایشان تابلو دارد. اکنون در سایت اینترنتی هم حضور دارند؛ ولی هم‌چنان اصول و رموز فراماسونری بر غیر فراماسون‌ها پوشیده است.

دوم، «نفوذ یهودیت پنهان» یا سازمان مخفی یهود در این سازمان و سیطره یهودیت

ممسوخ در تمام مراحل فراماسونری است که رنگ و بوی کاملاً یهودی به این تشکیلات می‌دهد. در بررسی ریتوئل‌ها یا مرام نامه‌های این سازمان، به خوبی نفوذ و رسوخ مسیحیت یهودی و یهودیت مسخ شده قابل مشاهده است.

«ضدیت آشکار و نهان با دین»، در غالب طرح مسایلی نظیر بی طرفی مذهبی که دکتر اندرسون در ۱۷۲۳ در قانون اساسی فراماسونری گنجانده؛ همچنین پلورالیسم، سکولاریسم، دنیسم و نسبی‌انگاری، راهکارهایی هستند که این‌ها در جهت ضدیت با مذهب یا استحاله افراد در داخل لژها و بعد در جوامع مورد تهاجم، از آن استفاده می‌کنند.

«تأکید بر اومانیسم»، یکی دیگر از ویژگی‌های فراماسونری است. «تأکید بر اصل ترقی»، دیگر ویژگی این سازمان می‌باشد. «تساهل و تسامح» هم شعاری است که فراماسونرها سر می‌دهند. «شعارهای اصلی آن‌ها هم آزادی، برابری و برادری است».

با این مختصری که در خصوص ویژگی‌های اصلی فراماسونری بیان کردیم، باید گفت که در فضای به شدت یهودی‌زده اروپا که در قرن ۱۳ - ۱۶ مشاهده می‌شود، رفته رفته نقش یهودی‌ها در جوامع اروپایی افزایش پیدا می‌کند و جمعیت‌هایی نظیر روزن کروز و یسویان مسیحی و یهودی، مجال فعالیت پیدا می‌کنند. از همین جا زمینه عملی شکل‌گیری فراماسونری فراهم می‌شود.

شایان ذکر است که در جمعیت‌های مذکور، نقش آشکار یهودیت مخفی که در صدد سلطه بر جهان است، به خوبی مشاهده می‌شود. در ۱۷۱۷ که تاریخ رسمی فراماسونری است، از تجمع و ادغام چهار لژ در لندن، لژ بزرگ انگلستان به وجود می‌آید. در بین مؤسسان لژ باز هم حضور یهودیان مخفی را مشاهده می‌کنیم؛ آنان افرادی نظیر اندرسون و دکتر توفیل دزاگولیه هستند که هم در روی کار آوردن خاندان هانودر در انگلستان نقش دارند و هم در تأسیس فراماسونری سه سال بعد از روی کار آوردن خاندان هانودر. وقتی این خاندان در انگلستان مستقر می‌شود، رفته‌رفته می‌کوشد حوزه نفوذ خود را بر اروپا بسط بدهد. با همکاری افرادی نظیر منتسکیو، ولتر، رسوکه همکاری آشکاری با فراماسونری داشتند، توانستند در فرانسه و بعد با همکاری شخصیت‌های دیگر در سایر نقاط اروپا لژهای فراماسونری را ایجاد کنند؛ حرکت‌های

بزرگی را به وجود بیاورند و عملاً غرب جدید را به شکلی که ما در قرون ۱۸ و ۱۹ شاهد آن بودیم، شکل دهند.

توجه آنان به شرق و ایران از زمانی مطرح می‌شود که قصد می‌کنند نفوذ خود را به سمت شرق بسط دهند. طلایه‌دار سپاه مهاجم غرب به شرق، لژهای فراماسونری بود؛ به همین جهت در شرق هم هر جا سپاه استعماری غربی‌ها را مشاهده می‌کنیم - یا در پیش آن‌ها یا در پس آن‌ها - فراماسون‌ها، مسیونرهای مذهبی و جمعیت‌های تیشیری را می‌بینیم؛ یعنی بی‌درنگ پس از استقرار آن‌ها در مصر، هند و نقاط دیگر، لژهای فراماسونری تأسیس می‌شود.

علت چیست که بلافاصله با سپاه استعماری لژهای فراماسونری هم پیدا می‌شود؟ علت را باید در برنامه جامع آنان برای نفوذ در مشرق زمین و اضمحلال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی این جوامع جست‌وجو کنیم. هدف، ادغام این جوامع در غرب جدید و سرمایه‌داری مسلط غرب است و این‌ها با چنین هدفی وارد مشرق زمین می‌شوند. در ایران از ابتدای دوره قاجار (تقریباً دهه‌های اولیه دوره قاجار) حضور فراماسون‌ها و تلاش آن‌ها برای بسط فراماسونری در کشور را شاهدیم. این سازمان - با توجه به ویژگی‌هایی مذکور - می‌تواند جمعیت‌های مختلف ساختارشکن را در خود جذب کند؛ ضمن این که با پنهان‌کاری و روش مخفیانه‌ای که دارد، قادر است از آسیب حکومت‌ها در امان بماند. بنابراین لژهای فراماسونری به مجمعی برای جمع شدن تمام ساختارشکن‌ها تبدیل می‌شود؛ یعنی کسانی که به دنبال شکستن ساختارهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی هستند.

نمونه‌ای از این جمع را در ایران شاهدیم: آخوندزاده ملحد - که صراحتاً الحاد خودش را اعلام می‌کند - ملکم‌خان ارمنی منافق - که در مقطعی از زندگی اش مسلمان بودن خود را اعلام می‌کند و دوباره مرتد می‌شود، و در واقع می‌توان گفت که یک روی دیگر سکه بی‌دینی است که با چهره نفاق در کشور ما وارد شد - شیخ‌الرئیس قاجار بابی، سید جمال واعظ بابی، ملک‌المتکلمین واعظ بابی، اردشیرجی جاسوس به ظاهر زرتشتی و افراد مؤثر در گرویدن زرتشتیان به بهایی‌گری. بررسی نقش اینان، خود

می‌تواند در تاریخ معاصر ما سرفصلی باشد که متأسفانه کم‌تر به آن پرداخته شده. همچنین شاهزاده‌های قاجار؛ نظیر مسعود میرزا ظل‌السلطان و شعاع‌السلطنه. همه این افراد در لژ فراماسونری با هدف شکستن ساختارهای فرهنگی سیاسی و اقتصادی ایران با هم جمع می‌شوند. آن چیزی که توانست آنان را جمع کند، همان بحث تساهل و تسامح، بی‌طرفی مذهبی در ظاهر و پلورالیسم است. صراحتاً می‌گویند که افراد با هر نظر و دیدگاهی می‌توانند در لژ فراماسونری حضور داشته باشند. البته این تساهل ظاهر کار است، در باطن در درجات مختلفی که فراماسونرها طی می‌کنند، - از سه تا سی و سه درجه - از افراد نسبتاً مذهبی یا بی‌تفاوت، به افراد ملحد و معاند با مذهب استحال می‌شوند.

در جریان جنگ‌های ایران و روس، ایران مجبور می‌شود برای جلب حمایت دولت‌های غربی، به کشورهای اروپایی سفیر بفرستد. البته قبلاً هم می‌فرستادند؛ ولی در این مقطع برای جذب کمک، فردی به نام «عسکرخان افشار اورومی» به اروپا می‌رود و می‌کوشد که کمک انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها را جلب کند؛ اما بی‌درنگ او را جذب لژ فراماسونری می‌کنند.

در این مقطع لژ ماسونی در ایران نداریم و لژهای خارجی در خارج از کشور عضومی پذیرند.

نگاهی گذرا به تکاپوی فراماسونری در ایران نشان می‌دهد که نفوذ فراماسونری، طی سه مرحله در این صورت گرفته است:

یکی، عضوگیری خارجی است که در ابتدای کار شاهد آن هستیم؛ یعنی هر کس از ایران به خارج می‌رود - اعم از تاجر، فرستاده سیاسی یا محصل - به نحوی لژهای فراماسونری وی را شکار می‌کند. حتی در دوره پهلوی نیز کسانی را می‌شناسیم که پس از عزیمت به خارج از کشور، عضو فراماسونری شده‌اند.

مرحله بعد، تلاش برای تأسیس لژ در ایران است که از ۱۲۲۴ قمری شروع می‌شود و در ۱۲۷۶ قمری به ثمر می‌نشیند. ملکم‌خان نخستین فردی بود که اولین فراموش‌خانه یا اولین لژ فراماسونری را در ایران تأسیس کرد.

مرحله سوم، گسترش فراماسونری در غالب جمعیت‌ها و جریان‌هاست که در جریان مشروطه به وضوح شاهد آن هستیم.

به هر صورت، در ۱۲۲۴ نماینده دیگری به نام میرزا ابوالحسن خان ایلچی به اروپا فرستاده شد. او هم بی‌درنگ عضو لژهای فراماسونری می‌شود. عضویت عسکرخان افشار اورومی و میرزا ابوالحسن خان ایلچی در لژهای فراماسونری، مسأله ساده‌ای نیست، چرا که آنان دیگر نماینده دولت ایران نبودند و برای منافع ملت ایران تلاش نمی‌کردند؛ بلکه تلاششان در آن مقطع، خنثا کردن اقدامات کسانی بود که برای استقلال ایران می‌کوشیدند.

به همراه میرزا ابوالحسن خان ایلچی، نماینده‌ای از انگلیس به نام سرگوراولی به ایران می‌آید. او تلاش دارد لژ فراماسونری در ایران تأسیس کند که ظاهراً موفق نمی‌شود؛ اما صراحتاً می‌گوید تمام اطرافیان فتح‌علی‌شاه را به جرگه فراماسونری در آوردم. این نشان می‌دهد که کارکرد این جمعیت برای استعمار خیلی مهم است که سعی می‌کنند تمام اطرافیان شاه را به عضویت در بیاورند.

گفته شد که ملک‌خان در ۱۲۷۶ لژ فراماسونری خود را تأسیس کرد و تعداد زیادی از نخبگان ایرانی - از جمله برخی اساتید و دانشجویان دارالفنون - را جذب نمود. یکی از علت‌هایی که دارالفنون در ایران مورد کم‌مهری یا بی‌مهری قرار گرفت، عضویت تعدادی از اساتید و دانشجویان آن در تشکل فراماسونری بود.

بعد از مرگ ناصرالدین شاه و ترور او، فضا برای فعالیت جمعیت‌های سری فراهم می‌شود؛ چون مظفرالدین شاه، آن اقتدار ناصرالدین شاه را نداشت. از طرف دیگر، در برابرش افراد نفوذی از فراماسون‌ها حضور گسترده‌ای داشتند. تشکل‌های مخفی در دوره مظفرالدین شاه فعال می‌شوند. در آستانه انقلاب مشروطه دو جریان عمده در کشور قابل مشاهده است: یک جریان، جریان روشن‌فکری است که از ابتدای قاجار تقریباً فعالیت خود را شروع می‌کند و دو طیف عمده دارد: یک طیف، الحادی است که آخوندزاده در رأس آن می‌باشد، و یک طیف، منافع است که ملک‌خان آن را اداره و رهبری می‌کند. تعداد زیادی از مشروطه‌خواهان در طیف دوم قرار دارند؛ یعنی ابتدا با

ظاهر اسلامی و با اعلام این که مشروطیت همان برقراری اصول اسلامی است، وارد صحنه می شوند.

این ها - همان طور که گفته شد - اضمحلال فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ایران را در دستور کارشان قرار دادند؛ به همین دلیل ملکم خان، میرزا حسین خان سپهسالار و تعداد دیگری از فراماسون ها در عرصه اقتصادی سعی می کردند پای فراماسون ها و کمپانی های غربی را به ایران باز کنند. از قرارداد رویتز تا بحث رژی، و تنباکو تا بانک شاهنشاهی و مسایل دیگری که اینان در کشور ما به وجود آوردند، موجب نابودی استقلال اقتصادی شد.

در عرصه فرهنگی نبرد با تشیع و روحانیان شیعه در دستور کار آن ها قرار گرفت که در این صحنه نیز همان دو روش را به کار گرفتند: فردی نظیر میرزا آقاخان کرمانی یا آخوندزاده صراحتاً به روحانیان و به تشیع حمله می کرد. آنان می کوشیدند ایران دوره باستان را در آثار و نوشته های خود احیا کنند. در طیف دیگر شخصی نظیر ملکم، همان روش منافقانه را دنبال می کند و می کوشد به روحانیان درجه دو و سه شیعه نزدیک شود که در بخشی نیز موفق بود. ملکم خان توانست تعدادی را همراه خود کند که اتفاقاً این بخش در مشروطه فعالیت چشم گیری داشتند.

ناگفته نماند که منظور از روحانیان شیعه، افرادی غیر از مراجع شیعه است؛ چرا که در سطوح دوم و مخصوصاً در سطوح سوم، هم نوایی برخی از روحانیان با این جریان را شاهدیم. البته عده ای از آن ها متوجه خطای خود می شوند (نظیر سید محمد طباطبائی) و از این همکاری اعلام پشیمانی می کنند و برخی هم تا آخر ادامه می دهند (شیخ ابراهیم زنجانی و افرادی نظیر او) و حتی به سمت بی دینی و الحاد هم پیش می روند.

به هر حال در این مقطع طیفی از روحانیان را می بینیم که تعدادشان چندان زیاد نیست؛ اما فعالند. از سوی دیگر یک طیف روحانیان آگاه شیعه نیز، هستند که با دوروش در این مقطع حضور دارند که هماهنگی و هم نوایی آن ها بعد از فتح تهران به خوبی محسوس است: یکی، جناح مرحوم آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری است که در مقابل بدعت گذاری جریان نفوذی در مشروطه موضع گیری می کند، و یک جریان، جریان

حوزه نجف است که آیت الله آخوند خراسانی، میرزا عبداللّه مازندرانی، میرزا حسین تهرانی نجل، میرزا خلیل و علمایی نظیر مرحوم نایینی در آن حضور دارند. آنان هم مانند حاج شیخ فضل الله، قصدشان آبادانی ایران، برپایی و اقامه احکام شرع در ایران و ... است؛ ولی در روش و مقام عمل با یک دیگر اختلاف دارند.

مرحوم حاج شیخ فضل الله معتقد است که روحانیان و نهضت می‌بایستی حسابشان را از جریان نفوذی جدا کنند و مشخص نمایند که چه می‌خواهند؛ اما طیف دیگر برخورد با آنان را به غلبه بر استبداد محمدعلی شاهی موکول می‌کنند. در مقام عمل با تردستی عوامل غرب‌گرا، نفوذ آنان در انجمن‌های مخفی و چالاکی‌شان در جذب جلب افکار عمومی، نظریه علمای نجف در ایران با شکست مواجه می‌شود. در نتیجه هم مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری در تهران به دار آویخته می‌شود، هم سید عبداللّه بهبهانی کم‌تر از یک سال بعد از شهادت مرحوم حاج شیخ فضل الله در تهران ترور می‌شود و به شهادت می‌رسد.

این دو جریان (روحانیان شیعه و روشن‌فکری غرب‌گرا) در این مقطع در برابر یک دیگر ایستادند. جریان غرب‌گرا می‌کوشید با ایجاد بحران یا با دامن‌زدن به بحران‌های موجود، فضای کشور را به سمت رادیکالیسم کور و افراطی بکشاند. در بحران بازار و چوب‌زدن تجار قند میرزا حسن رشیدی، علاءالدوله، حاکم تهران، را برای چوب‌زدن تجار تحریک می‌کند و می‌گوید اگر تجار را چوب بزنی، قند در تهران ارزان می‌شود. از طرف دیگر، شعاع السلطنه فراماسون، عین‌الدوله را برمی‌انگیزد تا بر مردم اعتراض‌کننده سخت بگیرد. بدین ترتیب با چوب‌زدن علاءالدوله و سخت‌گیری عین‌الدوله - که در هر دو فراماسونری نقش پنهانی دارد - یک بحران در مشروطه به وجود می‌آید. در جریان‌های دیگر نیز نقش فراماسونری قابل پی‌گیری است.

مسائل بعدی هم چون تحصن در سفارت انگلیس که به تحریک غرب‌گرایان به وقوع پیوست و آنچه در ابتدای مجلس در تدوین قانون اساسی متأسفانه شاهد آن هستیم، مسیر نهضت دینی مشروطیت را منحرف می‌کند. تحرک این افراد که در قالب سازمان فراماسونری لژیون‌بندی ایران منسجم شده بودند، هر دو طیف روحانیان را از سر راه

برمی‌دارد و کشور در اختیار فراماسون‌های غرب‌گرا قرار می‌دهد. بعد از فتح تهران، عملاً همهٔ ارکان کشور به دست فراماسون‌ها می‌افتد. نفوذ در مجلس و استفاده از امکانات آن، یکی از کارهایی بود که فراماسون‌ها انجام دادند و در به هم زدن اوضاع ایران نیز موفق بودند.

آنان در مطبوعات هم نفوذ کردند. مطبوعات این دوره در تخریب فضای فرهنگی - سیاسی ایران نقش بسزایی داشتند. روزنامه‌هایی چون «الجمال» که مطالب سید جمال واعظ را منتشر کرد، و «صور اسرافیل» که دهخدا و میرزا جهانگیرخان شیرازی در آن مطلب می‌نوشتند، و هر دو به لژ بیداری وابسته بودند و بعضاً انحرافات مذهبی داشتند؛ یعنی با فِرَق ضاله هم مرتبط بودند. در تمام این جریان‌ها حضور فراماسونرها محسوس است.

در واقع بعد از فتح تهران ایران به اشغال سازمان فراماسونری درمی‌آید و آن‌ها عملاً با آشکار کردن کامل دیدگاه‌های افراطی خود، روحانیان اصول‌گرای شیعه - چه علمای نجف، چه علمای تهران - را کنار می‌گذارند، پای غربی‌ها را در ایران باز می‌کنند و صراحتاً به جنگ مفاهیم دینی می‌آیند. پس از مدتی تلاش، وقتی مقاومت مردم را مشاهده می‌کنند، تصمیم می‌گیرند که ساختار سیاسی - فرهنگی ایران را به یک‌باره تغییر دهند. ابتدا با کودتای ۱۲۹۹ خلع قاجار به را سامان می‌دهند و بعد با اقدامات ضد دینی رضا شاه، نابودی تشیع را در ایران هدف می‌گیرند که خوشبختانه توفیق زیادی در این زمینه به دست نمی‌آورند.